

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال چهارم، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۹۰
صفحات: ۱۶۲-۱۴۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۱۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۶/۲۱

تأملی در جامعه‌شناسی تاریخی ایران: بررسی دیدگاه ماشاله آجودانی از منظر چارچوب‌های شرق‌شناسانه و مبتنی بر گسست تاریخی

دکتر ابراهیم توفیق* / امیررضارضا سنجانی**

چکیده

تا به امروز، یکی از دغدغه‌های روشنفکران ایرانی، بازخوانی جامعه ایران در بستر تاریخی اصیل و منحصر به فرد خود بوده است. ضرورت این بازخوانی از آنجا حاصل می‌شود که نگاه تاریخی حاکم، نتوانسته است به سوالات مطروحه در بستر جامعه ایرانی - آنگونه که باید - پاسخ دهد. لذا برای دستیابی به منطق حاکم بر فضای جامعه تاریخی ایران، در وهله اول نیازمند آن هستیم، تا بستری را که دیدگاه‌های صاحب نظران بر آن نسج یافته است، بهتر بشناسیم. در نوشتار حاضر تلاش شده است با بهره‌گیری از حوزه تاریخ کلاسیک، شرق‌شناسی و همچنین چارچوب مبتنی بر گسست تاریخی که از اندیشه‌های میشل فوکو استخراج گردیده، دیدگاه‌های ماشاله آجودانی بررسی گردد. روشی که برای این بررسی انتخاب شده، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد هرمنوتیکی است، که البته نیاز به تعدیلاتی داشت که لحاظ گردید.

کلیدواژه‌ها

جامعه‌شناسی تاریخی، شرق‌شناسی، رویکرد هرمنوتیکی، گسست تاریخی، میشل فوکو.

ebrahim_towfigh@yahoo.com
razisenejaniamirreza@yahoo.com

* استاد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال
** کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال

مقدمه

برای شناخت جامعه در بستر تاریخی خود ناگزیر هستیم تا پارادایمی را که بر اساس آن جامعه در بزنگاه‌ها و گذرگاه‌های تاریخ، تعیین یافته بشناسیم و بدانیم آنچه باعث برجسته شدن یا نادیده گرفته شدن گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی در طول دوره‌های گوناگون زمانی شده است نماینده کدام مکتب یا طرز نگرش به این موضوع است.

رسم خطوطی که تاریخ را شکل می‌دهند و بن‌مایه و اساس تحلیل جامعه را در دوره‌های تاریخی ممکن می‌سازند از آن جهت حائز اهمیت است که هر تحلیل‌گر اجتماعی برای فهم چیرستی یک جامعه ناگزیر است نقبی به بنیادهای روبنای امروز بزند. حال موضوع مهم همانا ساختاریست که جامعه تاریخی ما را ممکن می‌کند و آنچه در این تحقیق به عنوان مساله اصلی فرض شده اینست که آنچه در ادبیات پژوهشی امروز رنگ جامعه‌شناسی تاریخی به خود می‌گیرد بر کدام اسلوب استوار است؟ برای این منظور باید بدانیم این ادبیات مبانی اش را از مبانی نگرش سنتی به تاریخ و شرق‌شناسی وام گرفته و یا توانسته است با عبور از پارادایم دامن‌گستر شرق‌شناسی پای در عرصه تازه‌ای از فهم جامعه گذارد. تلاش ما نیز در این راستا سامان می‌یابد؛ یعنی در وهله اول سعی خواهیم کرد میزان انطباق این متون را با ادبیات شرق‌شناسانه بسنجیم و در وهله دوم با مفهومی چون گسست که از ادبیات ساختارشکنانه میشل فوکو وام گرفته شده، نگاهی دوباره به این ادبیات داشته باشیم.

گفتار اول: کلیات تحقیق

الف) بیان مساله

... «ما فقط چیزهایی را به‌طور آزاد از تجربه می‌شناسیم که خود در آنها نهاده‌ایم» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

جمله فوق از ایمانوئل کانت است و این جمله است که شرق را امروز این‌گونه که در مکاتب شرق‌شناسی تعریف شده، پیش روی قرار می‌دهد، آن‌جا که سوژه در مقام باشند قرار می‌گیرد و فاعل شناسا همه چیز را به مثابه موضوع شناسایی تلقی می‌کند و می‌شناسد، آنهم شناختی از آن جنس که جمله فوق مد نظر دارد، یعنی آن چنان که خود در چیزها نهاده است. شرح داریوش آشوری شاید روشن‌گر این بحث باشد: «...[شرق‌شناسی] فرایندی بود که شرقی

را همچون یک عین (ابژه)^۱ در برابر ذهن (سوژه)^۲ غربی می‌نهاد و همین رابطه سوژه - ابژه‌ای است که انسان غربی را نه تنها به یاری تکنیک‌ها و قدرت مادی از بیرون، که از درون و از درونی‌ترین لایه‌های ذهن و روان انسان شرقی بر وی چیره می‌کند، و او را از درون درهم می‌شکند و دچار تب و تاب و بحران می‌کند. رابطه سوژه - ابژه نه تنها یک رابطه شناختی که همواره یک رابطه قدرت است، رابطه قدرتی که از درون شناخت می‌زاید و شناختی که از راه رابطه قدرت ممکن می‌شود، زیرا در هر رابطه شناختی سوژه کما بیش شرایط خود را بر ابژه تحمیل می‌کند و او را در چارچوبی از آن خود فرو می‌گیرد (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۵۰-۲۴۹).

در هم شکستگی انسان شرقی از آنجا آغاز می‌شود که وی نه تنها با ابزارهای مادی غرب که بیشتر و بالاتر از آن، با دانش غربی درباره خود و با شرق‌شناسی روبرو می‌شود و از راه آن می‌آموزد که رفته رفته به تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و زبان خود به گونه‌ای دیگر بنگرد و با آن خودآگاهی تازه‌ای بیابد که از جایگاه او در علم مدرن غربی سرچشمه می‌گیرد. در چنین رابطه‌ای است که وجدان شرقی خود را شرقی می‌یابد و خود را محکوم سرنوشتی شوم می‌بیند. انسانی ناخرسند، ابژه‌ای با احساس درماندگی مطلق در برابر سوژه‌ای با احساس برتری مطلق.» (همان، ۲۵۰)

ب) اهداف تحقیق

هدف اصلی این تحقیق شناخت چارچوبی است که جامعه‌شناسی تاریخی ایران از نگاه ماشاله آجودانی در آن راستا شکل گرفته است.

ج) پرسش‌های اساسی

- ۱- جامعه‌شناسی تاریخی ایران از منظر این دیدگاه در چه سنتی شکل گرفته است؟
- ۲- تجلی عدم پرداخت به مفهوم گسست از منظر دیدگاه مورد بحث چگونه است؟
- ۳- آیا دیدگاه مطروحه در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی توان پردازش مفهومی از گسست را در این عرصه دارد؟

۱- Object

۲- Subject

د) فرضیه‌های تحقیق

- ۱- دیدگاه مطرح شده بر مبنای تداوم تاریخی انسجام یافته و گسست‌های تاریخی در آن نادیده گرفته شده است.
- ۲- رویکرد شرق شناسانه حاکم بر این دیدگاه مفهوم گسست را بر نمی‌تابد.

ه) روش تحقیق

تمرکز در این تحقیق بر تحلیل محتوا از منظر هرمنوتیکی خواهد بود. رویکرد تحلیل تأویلی یا هرمنوتیک با توجه به رویکرد این تحقیق برای ما حائز اهمیت است: «در این تحلیل هدف کشف پیام‌ها و معنای پنهان موجود در متن است. با استفاده از این تحلیل اصالت و کنه ایدئولوژی‌های نهفته در متن مشخص می‌شود.» (معروفی، یوسف‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۹)

هرمنوتیک در لغت به معنی هنر توضیح، تفسیر و تاویل است و در اصطلاح، نظریه‌ای برای استنباط، استخراج و تحلیل افکار و اندیشه‌ها است. هرمنوتیک، رویکردی کل نگر است که در آن هر بخش از محتوا در ارتباط با کل مورد بررسی قرار می‌گیرد. از این رو، این رویکرد با جزء نگری مخالف است (همان، ۷۱). رویکردی که در این تحقیق به کار گرفته می‌شود نیز بر همین پایه استوار است. بررسی افکار و اندیشه‌های صاحب دیدگاه براساس المان‌ها و فاکت‌های مستخرج از اندیشه شرق شناسی و اندیشه مبتنی بر گسست و براساس جمع‌بندی راهبردی که الگوی ما را مشخص خواهد کرد، انجام خواهد شد و بدین ترتیب حوزه عملکردی، تحدید و تدقیق خواهد شد.

ما در این تحقیق، با داده‌های خام روبرو نیستیم که بخواهیم به واسطه کدگذاری آنها به مفاهیم برسیم (فلیک، ۱۳۸۷: ۳۶۹). وقتی با شرق‌شناسی روبرو می‌شویم با پارادایمی مواجهیم، که کدگذاران بسیاری در کدگذاری آن سهیم بوده‌اند، لذا ما نیز تعمق در این دست متون، جهت کشف شاخص‌های یک پارادایم را، هدف گرفتیم. شاخص‌هایی که از متون مربوطه استخراج گردید، برخاسته از مجموعه‌ای از مقولات درهم با سطوح متفاوت انتزاع نیست، که بخواهیم با پوششی از واژگان جامعه‌شناختی، به سطحی یک دست از انتزاع برسیم. روابط مقولات مندرج در این متون قبلاً در چارچوب خویش، خوش نشسته‌اند و دستگاهی از مفاهیم را برمی‌سازند که برای عملیاتی شدن آنها تنها باید، شاخص‌های عمده را کشف نماییم.

همانگونه که گروه‌بندی داده‌ها بر اساس کدگذاری به محقق امکان می‌دهد که بگوید «تحت این شرایط این اتفاق رخ خواهد داد یا با در نظر گرفتن این شرایط این همان چیزی است که رخ می‌دهد (همان، ۳۳۷) شاخص‌های استخراج شده نیز به ما امکان قرار گرفتن در چنین موضعی را خواهد داد.

گفتار دوم: مبانی نظری

در این تحقیق در وهله اول می‌بایستی روشن نماییم که متن شرق شناسانه را چه مؤلفه‌هایی می‌سازد تا بتوان متن شرق شناسانه را به واسطه آن بازشناخت، ضمن آنکه باید بدانیم شرق‌شناسی در چه زمینی ریشه دارد. برای دستیابی به این هدف بایستی به متونی مراجعه نمود که بتواند ابعاد شرق‌شناسی را روشن نماید و بتوان با استناد به آن مؤلفه‌های یک متن شرق‌شناسی را استخراج کرد. بر این اساس کتاب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید، به‌عنوان منبع اصلی ما برای شناخت مؤلفه‌های حوزه شرق‌شناسی مورد استفاده واقع شد، آنچه ادوارد سعید درباره شرق‌شناسی بیان می‌کند، امکان استخراج مؤلفه‌های شرق‌شناسی را فراهم می‌آورد، لذا با این دیدگاه نظری، نظریات ادوارد سعید در خصوص شرق‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفت و گزاره‌های بنیادینی که یک متن شرق‌شناسانه بر مبنای آن نسج می‌یابد استخراج گردید، تا بخشی از نقشه راه ما باشد. وجه دیگری که برای ما حائز اهمیت است، این است که شرق‌شناسی این مبانی را از کجا اخذ نموده است؟ پاسخ این سؤال را با توجه به ریشه‌های شرق‌شناسی، باید در فلسفه‌های تاریخ کلاسیک جستجو کرد، هر چند می‌دانیم آنچه امروزه به‌عنوان شرق‌شناسی پیش روی ماست، محصول بازخوانی و بازسازی مدرن تمامی آن نوشته‌هاست. برای یافتن آنچه حوزه شرق‌شناسی را تعیین می‌بخشد باید به نظریات فلاسفه و فلسفه تاریخ رجوع نمود. بدین‌سان در این تحقیق تاریخ کلاسیک به‌عنوان سیری که از ابتدا تا انتهای روایت تاریخی غالب را سازمان می‌دهد و با تمرکز بر زوایای شرق‌شناختی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. تاریخ کلاسیک در روند رو به ترقی خویش همواره حاشیه‌هایی دارد که متن شرق‌شناسی را می‌سازند، آنچه برای نمونه در آثار هگل به‌عنوان ویژگی جوامع شرقی وجود دارد، بخش‌هایی از همان نگاهی است که شرق‌شناسی را سازمان می‌دهد. در واقع در روند توضیح تاریخ کلاسیک بایستی گوشه‌هایی از آن را بیرون بکشیم که سنت شرق‌شناسی را امکان‌پذیر نمودند. اما تاریخ کلاسیک از منظری دیگر نیز برای ما حائز اهمیت است.

گسست در اندیشه‌های میشل فوکو، در ساحتی نفس می‌کشد که لزوماً از طریق فهم روند کلاسیک تاریخ، قابل فهم است. رویکرد انتقادی میشل فوکو به تاریخ کلاسیک و گلاویز شدن وی با بنیادهای تاریخ کلاسیک، به گسست‌های تاریخی تعیین می‌بخشد. لذا در این تحقیق، بررسی تاریخ کلاسیک، جزء ضروری‌ترین مباحث است. تاریخ کلاسیک در روایت درازدامان خویش، فضایی را سامان می‌دهد که طی آن تاریخ در بستری متوالی خوانده می‌شود. آنچه شرق‌شناسی را هستی بخشیده، روندی تاریخی است که به دقت باید تعقیب شود تا جایگاه گسست نیز تعیین یابد. شرق‌شناسی ظهور ناگهانی یک نگرش نیست، در عین حال که هست، تا آنجا که به فلسفه‌های تاریخ بازمی‌گردد. شرق‌شناسی دارای ریشه‌های دیرینه در سنت تاریخی است، اما آنچنان که به فعلیت رسیده و به‌عنوان نگاه ویژه‌ای به شرق تعیین یافته، یک ظهور ناگهانی است که بالیدن آن را باید از قرن هجدهم به بعد دنبال نمود. اما همانگونه که نوشته آمد، آنچه باید مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار گیرد وجه بنیادین شرق‌شناسیست که برخاسته از سنت تاریخی عمیق و دامن گستر، در تمام حوزه‌های تفکر درباره انسان شرقی است، و از آن باب اهمیت دارد که پرداختن به این خاستگاه، معیار و محک ما را - انتخاب مفهوم گسست که در این تحقیق به عنوان معیار بررسی آثار قرار گرفته است - تعیین می‌بخشد. در مرحله سوم تحقیق بایستی بسترهای متنی، که مبتنی بر گسست است، مشخص شود، یعنی باید دید رصد گسست تاریخی در چه شرایطی امکان‌پذیر است، برای نیل به این منظور آثار فوکو مورد مطالعه قرار گرفت، تا آنچه می‌توان از کانال آن، گسست را تعیین بخشید، مشخص گردد. آنچه منجر می‌شود گسستگی تاریخی، در تقابل با استمرارها، پیوستگی‌ها، کلیت‌ها و... مشخص شود، تشیخص گفتمان‌ها، گزاره‌ها، روابط گفتمانی و در نهایت شناسانه یا اپیستمه^۱ یک دوره است، که حد و مرزهای دوره‌ای تاریخی را نشان می‌دهد، بدین سان با تمرکز بر آثار میشل فوکو، صورت‌بندی از آثار او - به واسطه توضیح شاخص‌های اندیشه او - به‌دست آمد تا مورد استفاده قرار گیرد.

حال در شرایطی قرار داریم، که اولاً مؤلفه‌های یک متن شرق‌شناسانه را استخراج نموده‌ایم، دوم آنکه ریشه‌های شرق‌شناسی را در تاریخ کلاسیک بازشناختیم، سوم آنکه برابر نهاد تاریخ

۱- Episteme

کلاسیک را با استناد به آثار فوکو و با تأکید بر گسست‌های تاریخی و با شناسایی عناصر این نگرش تاریخی، استخراج نمودیم، تا سنگ محکی برای شناسایی متون مورد مطالعه باشد.

گفتار سوم: چیستی شرق‌شناسی

«شرق‌شناسی به ذات یک دانش اروپایی است که تمام پیش‌داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های قرن نوزدهم در آن نهفته است. شرق‌شناسی این پیش‌داوری نهفته را در بر دارد که تاریخ انسان عبارت است سیر تکاملی مرحله به مرحله‌ای که پیشرفت علم و تکنیک معیار سنجش مراحل آن است و به هر جامعه‌ای بر حسب این مراحل تکامل باید جایی داد و از آنجایی که اروپا نقطه آخرین خط تکامل است، دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری ناگزیر، برحسب این مراحل تکامل در مراحل پیش از اروپا قرار می‌گیرند و اینجاست که شرق‌شناسی به خود حق می‌دهد که شرق را چون موضوع علمی پیش روی قرار دهد و مطالعه کند و به آن معنایی بدهد که همان معنای مدرن تاریخ و انسان است.» (آشوری، ۱۳۷۶: ۷۳).

برای آنکه تشخیص دهیم یک متن در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، در پارادایم‌های شرق‌شناسانه شکل گرفته است یا خیر باید به مولفه‌هایی برسیم که یک متن شرق‌شناسانه را می‌سازند. با توجه به مباحث ادوارد سعید، داریوش آشوری و همچنین مباحث مطروحه توسط صاحب نظران کلاسیک مانند، مارکس، وبر، هگل، هردر و دیگران تلاش خواهیم کرد چند مؤلفه را که نمایانگر شرق‌شناسانه بودن یک متن است را استخراج نماییم:

۱- معمولاً در متون شرق‌شناسانه، غرب در موقعیت برتر و شرق در موقعیت کهنتر قرار می‌گیرد. این برتری و کهنتری در وضعیتی ممکن می‌شود که نویسنده جوامع را نه با وضعیت یک جامعه در خود بلکه با وضعیت جامعه نسبت به جامعه برتر مورد سنجش قرار می‌دهد. پس اولین مولفه مربوط به متنی است که شرق را در حقیض و غرب را بر فراز می‌نشانند.

۲- شیوه پرداخت به صفات انسان شرقی در متون شرق‌شناسانه همواره اشاره به وجهی غیر عقلانی، شوریده، احساساتی، به دور از عقلانیت و... صفاتی از این دست دارد، معمولاً این صفات بدون در نظر گرفتن جایگاه اجتماعی شرقی به رشته تحریر در می‌آید یعنی حاکم و حکیم و مورخ و روستایی و شهری با صفاتی از این دست به تصویر کشیده می‌شوند.

۳- در متون شرق‌شناسانه ما به انفعال انسان شرقی روبرو هستیم. انسان شرقی موجودی منفعل در مقابل متنی است که نگاشته می‌شود، معمولاً به هیچ روی در مقام دفاع از خود

برنمی‌آید و آنچه در مورد او بیان شده می‌پذیرد، چون شرقی ابژه است و نگاه سوژه او را می‌کاود و در می‌نوردد و سوژه بر اساس آنچه واقعا در قالب انگیزه و عمل رخ داده نمی‌نگارد بلکه به‌عنوان چیزی از ابژه بحث می‌کند که گویا از قبل رفتاری به این شکل برای او محقق شده است.

۴- متن شرق شناسانه این آمادگی را دارد تا هر حرف جدیدی را به شکل قدیم توضیح دهد. یعنی وقتی با متنی شرق شناسانه مواجهیم که می‌توانیم تمام آنچه در شرق می‌یابیم - حتی مواردی که در متن توضیحی درباره آن ارائه نشده- را با دلایل آن توضیح دهیم.

۵- متن شرق شناسانه نگاه از بیرون را به ابژه تلقیح می‌کند، که کل نگر است. متن شرق شناسانه نمی‌تواند به جزئیات بپردازد. در این متون وقتی به دنبال مصداق می‌گردیم، با مواردی برخورد می‌کنیم که به‌صورت گزینش شده در تلاشند تا ما را به سوی هدف نهایی رهنمون شوند. در متن شرق شناسانه مصداق‌های ناقص را نمی‌توان رصد کرد.

۶- این متون حامل نگرشی ایستا یا رو به زوال درباره شرق هستند. به این نمی‌پردازند که تغییرات چه نتایجی را به بار خواهد آورد بلکه به این می‌پردازند که چگونه جامعه بواسطه رخ داده‌های آن دچار زوال شده و یا توان فراشد را از دست داده و لایتغیر باقی مانده‌اند.

۷- انسان شرقی اول شرقی است و معمولاً تا انتها شرقی باقی می‌ماند، و در حالت پر احتمال نمی‌تواند به سوی انسان شدن گام بردارد. این جمله بدان معنی است که تمام آنچه درباره او گفته می‌شود، نسبت به شرقی بودن او معنی‌دار است نه انسان بودن.

۸- در این متون معمولاً گذشته‌ای دور به نظر می‌آید، که حکایت تمدنی است که وفات یافته و به‌دلایل گوناگون امکان باز تولید و ادامه روند زندگی ساز خویش را نداشته و پس از آن یکسره خرابی، ویرانی و افول ظهور کرده است. گذشته دور معمولاً جایگاهی برتر نسبت به امروز دارد. اما نباید فراموش کرد که این اتفاقی بوده است در گذشته دور، نه امروز و هر روز، پس آنچه در شرق شناس اهمیت می‌یابد، بررسی زوال است.

۹- یک متن شرق شناسانه ما را با گزاره‌هایی کلی در مورد شرق روبرو می‌سازد: نظیر کارا کتر شرقی، استبداد شرقی، احساس گرایی و شهوت رانی شرقی و غیره (سعید، ۱۳۷۷: ۳۶۶). این گزاره‌ها به ما نشان می‌دهند که چگونه می‌توان شرق را به واسطه تمامیت گزاره گان تشریح نمود. پس متن شرق شناسی ناگزیر از باز تکرار مفاهیم است و برای اینکه مقبولیت و علت

وجودی خود را به منزله تصویری متفاوت با نگاه‌های پیشین به رخ بکشد ناگزیر از استخدام واژگان تازه برای بیان مفاهیم کهنه است.

۱۰- در متون شرق‌شناسی ما به توصیف صرف مواجه نیستیم، هرآنچه دیده می‌شود تفسیری است با رویکرد ویژه، هیچ توصیفی وجود ندارد مگر آنکه در ذیل خود قصد ارائه مشخص تفسیری منطبق با اهداف پیش گفته را داشته باشد.

۱۱- معمولاً وجه مشترکی میان نویسندگان و خصوصیت انسان‌های مورد بحث او یافت نمی‌شود. نویسندگان یا نشان می‌دهد که چگونه از چنین بودنی فاصله گرفته و یا با نهایت تاسف خود را نیز در این جرگه می‌شمارد. البته مشخصاً نانوشته به خواننده القا می‌کند که بنا به اسبابی توانسته است به واسطه آگاهی، فاصله‌ای میان خود و هم‌ردیفان موضوعی‌اش ایجاد نماید.

۱۲- در متن شرق‌شناسانه شما با قطعات نامتجانس بر نمی‌خورید، هر چه در متن آمده و هر آنچه که شما در نظر داشته باشید در متن جای می‌گیرد. متن شرق‌شناسانه کلیشه‌ای است.

۱۳- متون شرق‌شناسی در روند تولید خود به پیشینه خود استناد می‌کنند، البته اولین شرق‌شناسان به تفسیر متون شرقی پرداخته‌اند اما شرق‌شناسان متاخر با استناد به آنچه پیش از آنان در این پارادایم تولید شده استناد می‌کنند، یعنی به شرق‌شناسان پیشین، البته ممکن است متن آنان ترکیبی از تفسیرهای خود و کار شرق‌شناسان پیشین نیز باشد.

۱۴- جامعه شرقی، مدرن و معاصر نیست. معمولاً جامعه شرقی به گونه‌ای تصویر می‌شود که در زمان، نیز بوی کهنگی و گذشتگی می‌دهد.

۱۵- متون شرق‌شناسانه، متونی تقلیل یافته‌اند، در این متون شما به گونه‌های متفاوت زندگی، شیوه‌های مختلف و متفاوت تولید هنری، راه و رسم‌ها و ویژگی‌های متنوع و... بر نمی‌خورید، همه چیز به چند شیوه مشخص و قابل توضیح تقلیل داده شده، ضمن آنکه بسیاری از موضوعات که از نظر محتوا می‌توانند نگرش به شیوه‌های زیست انسان در گذر زمان را توضیح دهند، حذف می‌شوند.

۱۶- متن شرق‌شناسانه ممکن است بر اقوال شواهد و گفتارهای آنان نیز بنا شود، اما آن گفتارها و رفتارها همگی بر مبنای اهداف شرق‌شناسی تفسیر می‌شوند یعنی رو به زوال و به جای مانده در تاریخ. سفرنامه‌هایی که در این مکتب نسج یافته از این دست می‌توان برشمرد.

۱۷- در متون شرق‌شناسان، شرق ذاتاً در سلسله مراتبی پایین‌تر از غرب قرار داده می‌شود و در متون برخی راه برون رفت از مشکل حرکت به سوی غربی شدن بدون در نظر گرفتن وجوه

ممیز خویش است و یا با در نظر گرفتن وجوه ممیز اما در جهت ایجاد هم افزایی، برای حرکت به سوی غرب مدرن، ناگزیر خطی رسم می‌شود که غرب در نقطه‌ای بالا، آرمانی و الگو مانند قرار می‌گیرد، که ارزشمندی آن جهت حرکت را تبیین می‌کند.

۱۸- متون شرق شناسی به‌طور ضمنی از چیزی که حیات دارد حکایت نمی‌کنند بلکه اشاره به چیزی دارند که کشف می‌شود و با کنار زدن گرد و غبار زمان از چهره شان توسط شرق شناس است که تصویری مقبول می‌یابند، حتی سفرنامه نویسان وضعیتی را که با آن روبرویند با چنین زاویه ای می‌نگارند.

۱۹- متن شرق شناسانه، شرق را حامل عناصری طبیعی و انسانی مشترک با غرب نمی‌بیند، در آنجا هر چه هست عقلانیت است و اینجا غیر عقلانیت. البته این مشابهت باز هم ممکن است با ارجاع به گذشته‌های دور غرب تبلور یابد، اما حال شرق با گذشته غرب انطباق می‌یابد.

۲۰- دوره‌های مشخصی از تاریخ مشرق زمین به گونه ای لحاظ گردیده که صرفاً واکنشی به تحولات مشرق زمین قلمداد شده، و فهم آن با رجوع به متون شرق شناسی، یکسره مراجع را به سراغ تحولات غرب و تاثیر آن بر مشرق زمین می‌برد، و به هیچ عنوان در خود بیان نمی‌گردد.

۲۱- ادبیات شرق شناسانه سازمانی را به شرق تحویل می‌دهد، تا به واسطه آن قدرت غالب سیاسی بتواند، به عنوان معلم در مقام ارشاد گر و تنبیه گر ظاهر شود. قدرت سیاسی امکان نفوذ و مداخله می‌یابد وقتی گروهی از انسان‌ها را درگیر در آنچه شرق شناس می‌گوید، می‌بیند: «دانش قدرت می‌آفریند و قدرت بیشتر مستلزم دانش بیشتر است روالی که به همین ترتیب در یک دیالکتیک فزاینده اطلاعات و کنترل پیش می‌رود... (سعید، ۱۳۷۷: ۷۱). دانش مربوط به شرق از آن روی که از منابع قدرت الهام گرفته اند به یک معنا شرق را ایجاد می‌کند...» (سعید، ۱۳۷۷: ۷۸).

از نظر فوکو، استفاده از مفهوم گسست در روش و پژوهش فقط با تعلیق تمامیت‌گرایی، غایت‌گرایی و انسان‌گرایی ممکن است: «پیش از آنکه بتوان کاری روی مسائل نظری و روشی مربوط به کاربرد مفاهیم گسستگی، انقطاع، حد و دگرگونی در تحلیل تاریخی انجام داد، ابتدا باید این حوزه را پاکسازی کرد، یعنی از مفاهیم گوناگونی که دال بر استمرار و پیوستگی هستند، مثل سنت و اثر گذاری، توسعه و تکامل و روح، و مقوله‌هایی که گفتمان‌ها را به صورت انواع تقسیم بندی می‌کنند... از این دیدگاه استمرار و پیوستگی معلول مجموعه ای از قواعد

شکل‌گیری است، قواعدی که باید کشف و بررسی شوند... باید پرده‌بدها از روی آنها پس زده شود تا معلوم شود که چه چیزی سازنده وحدت آنهاست، تعلیق استمرار و وحدت، عرصه وسیعی از گزاره‌های گفته و نوشته شده را برملا می‌سازد» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۴۸).

آنچه میشل فوکو در تاریخ کلاسیک با آن روبرو است، سه وجه تاریخ کلاسیک یعنی توالی‌گرایی، ترقی‌گرایی و سوژه‌محوری است. فوکو با به تعلیق در آوردن این هر سه، توانست بنیادهای دیرینه‌شناسی را بنا نهاد. شرق‌شناسی نیز که همواره وام‌دار ریشه‌های خویش در تاریخ کلاسیک است، با به تعلیق در آوردن این سه وجه معلق خواهد شد. باید در نظر داشت، وجه ترقی‌گرایی در شرق‌شناسی به تنزل‌گرایی تغییر می‌یابد، و وجه سوژه‌محوری نه بر مبنای عقلانیت سوژه بلکه بر مبنای انفعال سوژه سازمان می‌پذیرد که به هر تقدیر بار تاریخ چه در شرق‌شناسی و چه در تاریخ کلاسیک بر دوش سوژه است.

با تعلیق این سه وجه می‌توانیم مفردات تاریخ مبتنی بر توالی‌گرایی را نیز از این عرصه حذف نماییم. تقلید، تکامل، رشد و تقسیم‌بندی‌هایی که بر مبنای متافیزیکی استوارند، دیگر توان پاسداری از چارچوب‌های تاریخ کلاسیک را ندارند، گسست مفهومی است که فوکو آن را جایگزین این تعلیقات می‌نماید. گسست حصری است که یک دوره تاریخ را از دوره دیگر جدا می‌سازد و نشان می‌دهد تا چه اندازه دوره جدید در بنیادهای خویش متفاوت با دوره ماقبل خویش است و در پس پشت آن ریشه در کدامین چارچوب گفتمانی دارد.

برای درک مفهوم گسست باید مفردات نظری آن را که پس از تعلیق مؤلفه‌های کلاسیک تاریخ امکان‌پذیر می‌شود، شناخت. این مفردات نظری عبارتند از: گزاره، گفتمان، روابط گفتمانی.

۱- گزاره: گزاره یک جمله نیست اما یک جمله می‌تواند در بردارنده یک گزاره باشد. گزاره یک قضیه نیست اما یک قضیه می‌تواند یک گزاره باشد و... گزاره بر هیچ کدام از دسته‌بندی‌های مألوف منطبق نیست، گزاره کارکردی است، در راستای عمودی مفاهیم.

۲- گفتمان: عبارت است از میدان عمومی مجموعه گزاره‌ها... کنشی با قواعدی مشخص که دلالتی توصیفی بر تعداد مشخصی از گزاره‌ها داشته و به آنها اشاره می‌کند (فوکو، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

۳- روابط گفتمانی: گونه‌های مختلف پیوندها و روابطی... که یک رفتار گفتمانی را متمایز و مشخص می‌کنند (همان، ۸۰-۷۹). «روابط گفتمانی... که فی‌نفسه نه درونی و نه بیرونی گروه

گزاره‌هایند، اما حدی را شکل می‌دهند... افق متعینی که بدون آن، نه این ابژه‌های گزاره‌ها می‌توانند ظاهر شوند، نه چنین مکانی در خود گزاره مشخص شود.» (دلوز، ۱۳۸۶: ۳۰).
با لحاظ کردن این مفاهیم می‌توانیم گسست را در فرایندهای تاریخ معنا دار نماییم، گسست لحظه ای است که روابط گفتمانی دیگر حاکم بر دسته ای از گفتمان‌ها نیستند و صورتبندی گفتمانی جدیدی را باید باز شناخت که حاکم بر روابط نوظهور گزاره‌هایند. در واقع پایان اعتبار یک صورتبندی گفتمانی به معنای ظهور گسستی در فرایند تاریخی است. در مجموع گسست، نامی است که ما بر تحولاتی می‌نهیم که از نظر سامانه کلی یک یا چند صورتبندی گفتمانی از اهمیت برخوردار است (فوکو، ۱۳۸۸: ۲۵۷).

گفتار چهارم: بررسی آراء ماشاله آجودانی

برای بررسی آراء ماشاله آجودانی، دیدگاه این صاحب نظر در یک دسته بندی چهارتایی مورد بررسی قرار گرفت، در وهله اول از منظر کلیت گرایی و توالی گرایی، در وهله دوم از منظر رکود و تنزل گرایی و در مرحله سوم از منظر سوژه محوری سنجش دیدگاه صورت پذیرفت، در بخش جمع بندی، که از این سه مرحله آورده شده، سعی گردیده ضمن جمع بندی نتایج، نشان دهیم تا چه طور این صاحب نظر می‌توانست به سمت تاریخ مبتنی بر گسست حرکت کند و بر این پایه و اساس دیدگاه خویش را سازمان دهد. البته مؤلفه‌های شرق شناسی هم در ذیل این سه بخش قابل رصد می‌باشند.

آجودانی در پیشگفتار کتاب «مشروطه ایرانی» عصر قاجار را دوره ای می‌بیند که طی آن به واسطه آشنایی‌های جدی ایرانیان با مدنیت و فرهنگ غربی مفاهیم جدید در زبان و فرهنگ ایرانی ظهور می‌یابند: «پیدایی مفاهیم جدید در عصر قاجار...هم کلمات و تعبیرات تازه ای بر ذخیره واژگان زبان فارسی می‌افزود، و هم مفاهیم کلمات و ترکیبات کهن را دستخوش تحول و دگرگونی می‌کرد.» (آجودانی، ۱۳۸۷ الف: ۷). اما با توجه به اینکه این مفاهیم، مفاهیمی نوظهور در فرهنگ خودی بودند، لاجرم ذهن ایرانی با این مفاهیم بیگانه بود. این بیگانگی شاکله نظریه آجودانی، در به زعم او دوران جدید را شکل می‌دهد، در عصر قاجار ایران در دوره‌ای قرار می‌گیرد که ناگزیر باید از آن با عنوان دوران جدید یاد کرد، و از این مقطع زمانی به بعد است که نوسان‌های تاریخی ایران شدت می‌یابند، این وضعیت ناشی از مواجهه ایران با دنیای مدرن است، اما ذهن ایرانی در وضعیت دوگانه قرار دارد، ذهن ایرانی آماج مفاهیمی قرار

دارد که ناگزیر از فهم آن است، اما این فهم هرگز آنگونه که باید رخ نمی‌دهد، هر چند مفاهیم وارد حوزه زبانی می‌شوند، اما درک ایرانی پرده‌ای از نادرستی به روی آن می‌افکند: «انسان ایرانی با چنین ذهن و زبان و تاریخی، آنگاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را... نداشت، آنها را بادرک و شناخت و برداشت تاریخی خود و با تجربه زبانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی می‌کرد و سعی می‌کرد از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید، با تقلیل دادن آنها به مفاهیم آشنا، یا با تطبیق دادن آنها با دانسته خود بکاهد... وقتی کار این نوع تقلیل دادن‌ها... در واقعیت رویدادهای تاریخ، نتایج خود را منعکس می‌کرد و به بحران‌های اجتماعی مهمی منجر می‌شد، جنگ تازه‌ای آغاز می‌گردید» (همان، ۸) بار تقلیل این مفاهیم به دوش جامعه‌روشنفکری است، این جامعه‌روشنفکری ایران است که با تقلیل مفاهیم منجر به ظهور بحران می‌شود، روشنفکر ایرانی با قرار گرفتن در پس تلقی‌های دینی منجر به ظهور ادراک انحرافی می‌گردد که نتیجه‌ای به جز از کار افتادن موتور دموکراسی ندارد.

الف) کلیت‌گرایی و توالی تاریخ در جامعه ایرانی

آجودانی در مقاله مشروطه ایرانیان هرگونه گسست را در تاریخ ایران ناممکن می‌شمارد، البته توضیحی که از گسست به دست می‌دهد، نمایاننده مفهوم صحیح گسست نیست ولی به هر تقدیر تاریخ ایران را تاریخی یکپارچه و مستمر می‌داند که گسست را بر نمی‌تابد. از نظر او ایران یک سرزمین کهن سال است با پیشینه تاریخی پربار و باید ردپای تمام این سالیان را در جای جای تاریخ دید: «...خیلی‌ها در غرب معتقدند که مدرنیته مفهوم جدیدی نیست و برخاسته از میراث تفکرات مسیحی است. افرادی نیز آمدند مساله گسست تاریخی را مطرح کردند. آنان بیان کردند که مدرنیته یک پدیده خود بنیاد و اصیلی است که ربطی به معیارهای مسیحی و دینانی تمدن غرب ندارد و حاصل تحولات جدید جوامع بشری است... دربارہ سرزمین کهن سالی چون ایران با آن پیشینه تاریخی شگفت‌انگیز و پربارش که هنوز این گذشته تاریخی در گوشه‌های ذهن و ضمیر انسان ایرانی حضور دارد و بر معیارهای ذهنی، نحوه اندیشه و زندگی او تاثیر دارد، نمی‌توان به آسانی از گسست تاریخی سخن گفت... در تاریخ ایران که بیشتر تحولاتش درونی و دراز مدت است، ما شاهد استمرار فرهنگ گذشته هستیم.» (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۸۹).

ب) رکود و تنزل گرایی در جامعه ایرانی

مجموع مباحث آجودانی سعی دارند مقطعی از تاریخ را نشان دهند که ایران دچار تحولاتی می شود تا به سوی بهتر بودن و بهتر شدن حرکت کند، اما باز هم ناموفق است، ایران آجودانی ایرانی سیاه است، ایرانی که زندان استبداد آن را در چنبره خویش دارد و حیات اجتماعی، بی رمق ادامه می یابد، قدرت مداران و سردمداران دین نیز وزنه ای هستند که چون آوار، بر سر ایران هوار شده اند، این ایران بی رمق، در مواجهه با اندیشه های مدرن، دستخوش تلاطم می شود اما متأسفانه یکی از دو قدرت موجود هوشیارانه مدرنیته را ذیل چتر خویش می کشد، و باز جامعه ایرانی به جای آزادی با بن بست سیاه استبداد روبرو می گردد و از این تلاش نیز به نتیجه ای نمی رسد، از همه اینها گذشته تصویر ایران در نوشته های او تصویر یک جامعه عقب مانده آنهم از نوع ذهنی است:

«تجدد، دشمنان بسیاری داشت. عقب ماندگی ذهنی مردم جامعه، فقدان یک نیروی منسجم و کارآمد و کاردان در دولت، مداخلات ویرانگر... روز به روز بر مشکلات می افزود.» (آجودانی، ۱۳۸۷ الف: ۲۳۷). اگر مشروطه ایرانی در برابر این پرسش قرار گیرد که چرا جامعه ایران عقب مانده است، پاسخ این خواهد بود: چون توان پرورش دموکراسی را ندارد. در مشروطه ایرانی توضیحاتی از این دست را فراوان می توان یافت، توضیحاتی که به جای پرداختن درون بود از تاریخ ایران، بر مبنای دست نوشته های آخوندزاده با اعمال اندکی تغییر در آنها، تاریخی ارائه می شود، که یافتن نسبت های آن بستر تاریخی ایران بسیار مشکل است، و حتی با قاطعیت می توان گفت، تأکیدات آجودانی در پیشگفتار کتاب در خصوص خوانش هر دوره تاریخ بر اساس الزامات آن دوره به هیچ وجه لحاظ نشده است.

ج) انفعال سوژه در جامعه ایرانی و سوژه محوری

دیدگاه آجودانی کاملاً مبتنی بر سوژه است از این روی می توان به وضوح، ردپای تاریخ کلاسیک را در آثار او رصد کرد: «و این از شگفتی های تاریخ است که در قضاوت های خود به نقش تاریخی تاثیرگذار افراد در جریان تاریخ و در جهت تکامل تاریخ اهمیت می دهد، نه به خصوصیات فردی و شخصی انسان ها. گرچه حساب این نوع خصوصیات فردی و شخصی را از هم جداگانه نگاه می دارد، اما تاریخ معلم اخلاق نیست. از این منظر، دیدگاه آن تحول و تکامل است. از همین دیدگاه است که تفاوت نقش تاثیرگذار و تاریخی بهبهانی رشوه خوار و اهل زد و

بند و با آلودگی‌ها اخلاقی در قیاس با نقش تاریخی سیدمحمد طباطبایی سلیم النفس، پاکدامن و وارسته از زمین تا آسمان است. تاریخ در قضاوت خود بهبهانی را بر می‌کشد و حتی مخالفانش را وامی دارد تا بر نقش تاثیرگذار و زحمات درخشان او ارج نهند» (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۱۰). او در تاریخ به دنبال نقش تاثیرگذار عاملان انسانی است، و این رویکرد دیگر جایی برای تاریخ مبتنی بر گسست، باقی نخواهد گذاشت.

د) چارچوب نظری آجودانی در حوزه شرق‌شناسی

مولفه‌های شرق‌شناسی در جای‌جای اندیشه آجودانی به چشم می‌خورند. چارچوب نظری آجودانی در حوزه شرق‌شناسی قابل توضیح است. آجودانی دائماً به این سمت و سو حرکت می‌کند که نشان دهد، مشروطه ایرانی چرا دچار انحراف شد و اگر خطای روشنفکران نبود شاید این انحراف، هرگز به وقوع نمی‌پیوست. چنانچه مبنای حرکت او گسست‌های تاریخی می‌بود، می‌بایست به شرح این موضوع می‌پرداخت که چرا آنچه رخ نموده به سختی می‌توانست چیز دیگری باشد، چرا که گفتمان‌های سازمان‌دهنده یک وضعیت در دوره خاص اجازه ظهور و بروز حالت دیگری را امکان‌پذیر نمی‌نمودند و این وضعیت بدان سبب است که در پس گفتمان‌ها گزاره‌هایی حضور دارند که کارکرد مشخص شان ظهور همین وضعیت است، البته دیدگاهی که سوژه محورانه تاریخ را به نظاره بنشینند، چاره‌ای جز حذف الزامات گفتمانی و گزاره‌ای ندارد، او کنش‌گران را عاملان صحنه مشروطه می‌داند و سهم بزرگی را در مشروطه ایرانی به کنش‌گران واگذار می‌نماید، که هر امکانی را در تخصیص میزانی از تاثیر به عوامل دیگر، ناممکن می‌سازد که اگر او بر این طریق نبود، نقش تحمیلی گفتمان به کنش‌گران وضوح می‌یافت و سوژه از جایگاه فاعلی خویش به جایگاه انفعالی هجرت می‌کرد و بدین‌سان گرانی بار تاریخ بر دوش روشنفکران دوران مشروطه، اینچنین سنگینی نمی‌کرد و می‌شد واقع بینانه به انفعال آنان پی برد.

نتیجه‌گیری

نحوه بررسی در این تحقیق باید به مثابه امکانی جهت بازخوانی دیدگاه‌های جامعه‌شناسی با رویکردهای تاریخی تلقی گردد، دیدگاه مورد بررسی، هر چند خود نشانه‌هایی از استیلای فضایی گفتمانی دارد اما به هر روی مقوم آن نیز هست و رفت و آمد معناداری میان پایداری حوزه گفتمانی و تولیدات ناشی از می‌توان دید. آجودانی ناتوان از دیدن پدیده‌های نوظهور در

فرایندهای تاریخ نیست، چرا که نشانه‌های این دریافت را می‌شد در آثار او دید، ولی تلاش او به جای شفاف نمودن پدیده‌هایی که در قالب شرق‌شناسی نمی‌گنجید، تقلیل این پدیده‌ها و حذف اضافات بود تا در هیئت نظری مدنظر شرق‌شناس درآید.

رویکرد آجودانی به جامعه تاریخی ایران امکان ظهور و بروز واقعیت تاریخی یک جامعه را ناممکن می‌سازد و با تورق آثاری از این دست، تنها می‌توان جامه‌ای را دید که برازنده هیئت جامعه در بستر تاریخی خود نیست. در واقع تلاشی برای آنکه جامعه به هیات نظری خاصی درآید، نه آن که خود سخن بگوید.

فاصله گرفتن از متن تاریخی مبتنی بر شرق‌شناسی و تاریخ کلاسیک و پرداختن به حوزه‌ای که بدون پرهیز، گسست‌ها را نشان دهد، شاید راهکار مناسبی برای دیدن و دوباره دیدن باشد. هر چند ممکن است تنها راهبرد نباشد. در پاسخ به این سؤال که چرا از دیرینه شناسی به عنوان برابرنهادی برای تاریخ کلاسیک و شرق‌شناسی استفاده نشد، باید گفت هر چند امکانات نظری دیرینه شناسی می‌تواند، سنت نظری حاکم را نقض نماید، اما انتقال آن به تمامی، در حالتی پر احتمال می‌تواند، شیوه دیگری از انحراف را سازمان دهد و استناد و تأکید ما بر مفهوم گسست، از خلال چنین نگاهی شکل گرفت:

...وظیفه علوم اجتماعی تحلیل محتوای جانبدارانه نظام‌های حقیقت نیست، بلکه تبیین و تحلیل تعیین‌های تاریخی و اجتماعی آنهاست... برون رفت از وضعیت تصلب حاکم بر علوم اجتماعی، که در تولید و بازتولید دائمی ایدئولوژی‌های جامعه شناسانه تجسم می‌یابد... تنها از طریق نقد آن نظام معرفتی می‌تواند، که ایدئولوژی‌های جامعه شناسانه در آن ریشه دارند... چنین نیست که ما بتوانیم با ترجمه مثلاً نظریه‌های پساساختارگرا، مثل نظریه‌های پسامدرنیستی و یا پسااستعماری، از ورطه نظریه‌های مدرنیزاسیون رهایی یابیم. نظریه‌های پساساختارگرا به همان میزان می‌توانند در خدمت بومی‌گرایی ضد مدرنیستی و سنت‌گرایانه یا بنیاد‌گرایانه قرار گیرند، چنان که گرفته‌اند، که نظریه‌های مدرنیزاسیون در خدمت سنت‌ستیزی مدرنیستی (توفیق، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آجودانی، ماشاءاله (۱۳۸۷). *مشروطه ایرانی*. تهران: نشر اختران.

- _____ (۱۳۸۷ الف). «مشروطه خواهی ایرانیان»، بازتاب اندیشه، شماره ۱۰۱.
- اسمارت، بری (۱۳۸۵). میشل فوکو، ترجمه لیلا جو افشانی و حسن چاوشیان. تهران: نشر اختران.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). ما و مدرنیت. تهران: انتشارات صراط.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۹). «بحران و شرایط امکان نظریه پردازی اجتماعی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نقش کرسی‌های نظریه پردازی در توسعه علمی کشور. گرگان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶). فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشرنی.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷). شرق‌شناسی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه عبدالقادر سواری. تهران: گام نو.
- فلیک، اووه (۱۳۸۷). درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه‌های جلیلی. تهران: نشرنی.
- معروفی، یحیی، یوسف‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۸). تحلیل محتوا در علوم انسانی. همدان: سپهر دانش.
- نقیب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۸۴). فلسفه کانت. تهران: نشر آگه.

ب) منابع انگلیسی

- Bogdan, R. and Taylor, S.J. (۱۹۷۵). **Introduction to Qualitative Research Methods: A Phenomenological Approach to the Social Sciences**, New York: Wiley.
- Berg, B.L. (۱۹۸۹). **Qualitative Research Methods for the Social Sciences**, London: Allyn and Balon.